



## نقد و بررسی آثار و اندیشه‌های میلان کوندرا - بخش یکم کوندرا، نویسنده‌ای ساده‌نگر یا ژرف‌اندیش؟

محمدرضا گودرزی

عین داشتن صفاتی والا (بافرض بر یکسانی ارزش فرهنگی) قادرند به ردیتهایی نیز دست یازند. از طرف دیگر امروزه با تحقیقات گسترده جامعه‌شناختی، روانشناسی اجتماعی و دیگر شاخه‌های علوم انسانی، مسجل شده است که انسان موجودی است دگرگون‌شونده و پویا که عوامل فرافردی بسیاری در تکوین شخصیتش دست درکارند. او به عنوان موجودی اجتماعی، مدام در کنش و واکنش با جامعه است، یعنی هم تأثیرپذیر و هم تأثیرگذار. درست است که به نظر می‌رسد او اسیر جنبه‌های دست‌نهایی نامریی است که تمامیت او را در خود می‌فشرند و در روند کالا سازی، روزه‌روز او را از هستی انسانی‌اش دور می‌سازند، اما هر زمان که انسان، خودآگاهی کافی از اهرمهای نامریی اطرافش یافته است، توانسته بر تقدیر شوم آن پیروز شود و آن را مقهور دستهای توانای خویش سازد.

امروزه انسان، لحظه به لحظه از حکمهایی که به زعم صادرکنندگان، «هستی شناسانه» یا فیلسوف مآبانه به نظر می‌رسد، فاصله می‌گیرد. آنچه که شکفت به نظر می‌رسد، این است که یکی از صادرکنندگان این احکام، نه تنها یکی از مطرح‌ترین نویسندگان اروپا، بلکه یکی از پرطرفدارترین نویسندگان در جامعه ادبی ایران است. برای درنگ روی این نکته، نیاز به ژرفکاوی بسیار است.

میلان کوندرا نویسنده چکوسلواکی الاصل که

«امکان» انسان می‌داند. (امکان میحتی مهم در هستی‌شناسی هایدگراست) لوسین گلدمن، «امکان» انسان را «ایجاد و حفظ پیوند ناگسستنی با جمع» می‌داند.<sup>(۱)</sup> و ژان استوتزل، در روانشناسی اجتماعی، امکان اساسی انسان را در جهت فرهنگ‌پذیری و اجتماعی شدن، سازگاری با اجتماع می‌داند و علت موفقیت انسان را در جامعه، سازگاری‌اش می‌داند.

(یعنی همان پیوند ناگسستنی با جمع که گلدمن گفته بود) انسان، موجودی است متناقض. تضاد درونی او که انعکاسی است از تضاد موجود در جامعه، باعث می‌شود که این تضاد در تمامی فعالیت‌های فردی و اجتماعی او، نمود کند. به این تعبیر، برای قضاوت اعمال هر فرد، ما با مجموعه پیچیده‌یی از تجلیات متفاوت رودررویم. روشهای ساده انگارانه پیشین، در برخورد با خصایص انسان، قابل به مطلق‌انگاریهایی بود که او را موجودی ایستا و تغییر ناپذیر وانمود می‌کرد. اما امروزه با رشد اندیشه علمی و تکامل علوم انسانی، این انگاره‌های مطلق، درهم شکسته است و انسان، به عنوان موجودی پویا، متناقض و پیچیده، در برابر ما قد علم کرده است. ادبیات به عنوان حوزه‌ای که انسان را در تمامیت خویش مورد کنکاش قرار می‌دهد، بیانگر و نشانگر این تناقضات است. ادبیات بنا به ماهیتش، حکم قطعی در مورد چیزی یا کسی صادر نمی‌کند. امروزه شخصیت‌های پیچیده داستانی در

«... من از پذیرفتن پایان انسان سرباز می‌زنم... من بر این باورم که انسان، هم پایدار است، هم پیروز. انسان فناپذیر است، نه از برای اینکه در میان موجودات، تنها اوست که صدایی پایدار دارد، بلکه به این سبب که صاحب روح است، روحی که گنجایش دل‌سوزی و صبر و ایثار دارد، و وظیفه شاعر و نویسنده این است که درباره این چیزها بنویسد...»<sup>(۲)</sup> «... بیگرانگی روح اگر هم وجود داشته باشد، به زانده‌ای تقریباً بی‌فایده برای انسان مبدل شده است.»<sup>(۳)</sup> «متعصبان هم انسانند. تعصب انسانی است، فاشیسم انسانی است. کمونیسم انسانی است، جنایت انسانی است. شر انسانی است. به همین دلیل «ترزا» وضعی را آرزو می‌کند که انسان در آن انسان نباشد. بهشت آرمانی سیاسی، بر اعتقاد به انسان مبتنی است. به همین دلیل به کشتارهای همگانی می‌انجامد. بهشت ترزا بر اعتقاد به انسان مبتنی نیست.»<sup>(۴)</sup> «اگر انسان، قابلیت کشتن نداشت، هیچ نظام سیاسی نمی‌توانست جنگ راه بیندازد. هر نظام فقط پیرامون حدود توانایی‌های انسانها وجود دارد. برای مثال هیچ کس نمی‌تواند آب دهانش را به ارتفاع چهار متر توی هوا بفرستد، حتی اگر نظام از او بخواهد که چنین کند... اما انسان می‌تواند بکشد، از این جهت همیشه در پس مساله سیاسی، مساله مردم‌شناختی - مساله حدود قابلیت‌های انسان - وجود دارد.»<sup>(۵)</sup> (تاکیدها از نگارنده است) کوندرا، قابلیت و توانایی انسان برای کشتن را،

سالهاست در فرانسه ساکن است، از آنجا که انسان است، بنا به همان تعریفی که از انسان شد، نویسنده بی است متناقض و پیچیده. نگاه او به مسائل، گاه چنان موشکافانه است که خواننده از درایت او شگفت زده می شود، و گاه چنان ساده انگارانه مسائل اساسی را نادیده می گیرد که باز خواننده متحیر می ماند. قصد نگارنده، موشکافی در زندگی خصوصی نویسنده نیست، چرا که همصدا با خود نویسنده، این کار را تقبیح کرده و از این شیوه برخورد با یک هنرمند به شدت گریزان است. اما اگر گاهی برای تحلیل یک بخش ناگزیر شده است به حوزه ماوراء اثر متوسل شود، این کاری است که کوندرا مجاز شمرده و خود در ابتدای اغلب آثارش، حکمی قطعی به این مضمون صادر کرده است که «اثر مرا به عنوان یک اثر سیاسی مطالعه نکنید.» و این کار را به شدت تقبیح کرده است (ماک ایوان: دقیقاً چرا از اینکه از اثرتان برداشت سیاسی شود، رنجیده خاطر می شوید؟ کوندرا: چون برداشت بدی است. هر آنچه را در کتاب که به نظر خودم مهم است نادیده می گیرد.)<sup>(۶)</sup>

نگارنده ابتدا بی آنکه به جوهر کلام ایشان بپردازد، به لحاظ دفاع از حقوق ابتدایی خواننده، این اعتراض را حق خود و دیگر خواننده ها می داند که ببرد، نویسنده از چه رو به خود حق می دهد که چگونگی برداشت خواننده را تعیین کند؟ و چرا ایشان، آنچه را که به نظرشان مهم بوده، در اثرشان «نشان» نداده اند که الان مجبور باشند «توضیح» دهند؟ مگر یک اثر ادبی به عنوان یک پدیده مستقل، خود جوابگوی خود نبوده و نیاز به همراهی نویسنده دارد؟

«نویسنده می نویسد تا آثارش را با چشم بخوانند نه با کمک توضیح. نویسنده نباید توضیحی در باره اثر خود بدهد...»<sup>(۷)</sup> نویسنده حرفش را در اثرش زده و این حق بلا معارض خواننده است که با توجه به پیش، آگاهی و تجربه، برداشتی شخصی از آن بکند. و اگر کاستی بی در این میان وجود داشته باشد، صدالیه به گردن نویسنده است که منظورش را به درستی، منعکس نکرده است. کوندرا با این کار خود، توسل به حوزه ماوراء اثر را توجیه کرده است و بالتبع نگارنده نیز واجب می داند هر جا که لازم بود از همان حرفه ایشان استفاده کند.

در «جاودانگی» کوندرا از زبان همینگوی اعتراض می کند که: «... به جای اینکه کتابهایم را بخوانند، دارند در باره من کتاب می نویسند...»<sup>(۸)</sup>

همینگوی به این دلیل در اعتراض محق است، که هیچگاه در آثارش حضور مستقیم نداشته است و خواننده با آثار او به عنوان یک کار شش دانگ هنری برخورد می کند، اگر او هم در آثارش تفلسف می کرد، حق بود با او نیز در همان حوزه برخورد شود. به هر حال نگارنده سعی کرده است با کوندرا در چهارچوب آثار به فارسی برگردانده اش (اعم از مصاحبه و رمان) برخورد کند، چرا که جز همین آثار، چیز دیگری در دسترس اکثریت قریب به اتفاق خوانندگان ایرانی، نیست و قضاوت آنها هم در همین چهارچوب صورت می گیرد. و نگارنده متعجب است که با وجود تفاوت عظیم فرهنگی - اقتصادی - سیاسی ما با غرب، و بالتبع تفاوت ساختار و کارکرد ادبیات در اینجا و آنجا، چرا بعضی از روشنفکران، اینقدر با آثار او به شیوه «همسان پنداری» برخورد می کنند؟ (البته لزوم

مطالعه شاهکارهای ادبی جهان مانند آثار کافکا، اولیس جیمز جویس، در جستجوی زمان از دست رفته پروست، آثار ویلیام فاکنر و آثار نویسندگان قدر آمریکای لاتین، امری است انکارناپذیر و واجب، اما نه در سطح همسان پنداری) به سخن اصلی بپردازیم. یکی از مفاهیم مورد علاقه و پایه‌ی کوندرا، «انسان در وضعیت» یا «انسان در موقعیت» است. یعنی انسان، گذشته از اینکه اسپیر «امکانات وجودی اش» است، وضعیت یا موقعیت وجودی اش نیز، بسیاری از رفتارها و پندارهای فردی - اجتماعی اش را شکل می دهد، تعبیر کوندرا و فاکنر از «امکانات وجودی انسان» را در ابتدای مقاله آوردیم و اینک به «انسان در موقعیت» می پردازیم. برای شروع، اول ببینیم خود کوندرا به عنوان یک انسان، در چه موقعیت تاریخی - اجتماعی - اقتصادی بی قرار داشته و دارد. او ابتدا روشنفکری بوده که با معیارهای ذهنی - تخیلی، به آرمانی معتقد شده است، اما در «واقعیت»، با چیزی سوازی ذهنیتش روبرو می شود که منجر به سرخوردگی اش می شود و او را به راهی دیگر می کشاند. راه جدید، در بطن خود الزاماتی فرافردی داشته که برای حرکت در بستر آن، می بایست به اصول ویژه اش گردن می نهاد. اصولی که ضدآرمانهای اولیه اش بود. در آنجا، او در راه در پیش رو داشت: یکی اینکه با پذیرش خطاهای پندار اولیه، کمر به تصحیح نگرش خود می بست و در عین حال در بستر آرمان خود گام برمی داشت. که لازمه اش انطباق ضرورت‌های هستی اجتماعی او و جهان بینی گروهی اش با آرمانش بود. دوم یا تمام نیرو بر علیه پندار اولیه خود برمی خاست و با هر سلاحی به نبرد با آن، میادرت می ورزید. و او نیز راه دوم را انتخاب کرد و به دنبالش، عمل آفرینش هنری او به عنوان کار خلاقه‌ای که محصول عالی ذهن پیچیده بشر است، برگرفته از «موقعیت وجودی» او، از هزارتوهای فردی - اجتماعی گذشته و به چیزی پیچیده و فریبنده تبدیل می شود. چرا که: «نویسنده، اندیشه‌های انتزاعی را نمی پرورد، بلکه واقعیتی تخیلی را می آفریند و امکانهای این آفرینش در درجه اول تابع نیت او نیستند، بلکه به واقعیت اجتماعی بی که نویسنده در آن زندگی می کند و به قالبهای ذهنی که این واقعیت در ساختنشان نقش داشته است، بستگی دارد.»<sup>(۹)</sup> تناقض وجودی کوندرا خود را زمانی نشان می دهد که او به زرفنای روان انسانها نزدیک شده و یا اثر به مثابه هنر برخورد می کند (نه به مثابه سیاست). تیزی او در نگرش به روابط انسانی - عاطفی، هر جا که به جنبه کلاسی، غیرادبی و توصیفی اثر نزدیک نشده و حکم های جزمی صادر نکرده است، آثارش را بعدی هنرمندانه می بخشد. مانند مجموعه داستان «عشقهای خنده دار» اما آنجا که حکم صادر می کند، به رمان «شوخی» تبدیل می شود. رمانی که برای اثبات باورهای ذهنی اش، شخصیتها را چهره‌هایی کاریکاتوری بخشیده و به اعمالی غیرواقعی کشانده است. درجه‌داری که سیبل مقابلش را امپریالیسم فرض کرده و به همین دلیل تیراندازیش خوب است! پلید و ناآگاه بودن تمام شخصیتها و افرادی که به نحوی به نظام دولتی چک مربوط هستند و یک بعدی و مکانیکی آنها را پرداختن. او ناخودآگاهانه، تحت سازوکاری ویژه، به چیزی بدل شد که شاید ابتدا پندار آترام به ذهن خود راه نمی داد. اما مگر قضاوت مادر

مورد خود ما، همیشه منطبق بر واقعیت است؟ حتی خود کوندرا نیز تصدیق دارد: «انسان آن نیست که خود گمان می برد.»<sup>(۱۰)</sup> و چگونگی مشاهده ما به پدیده‌ها، بستگی به چه عواملی دارد: «ما آنچه را که می بینیم، به امیال و محرکهای ادراکی عینی مان بستگی دارد و واقعیت برای اینکه با تصورات پیشین ما سازگار شود دگرگون می شود، و تعلق ما به گروه یعنی، تا حدودی درجهان بینی ما مؤثر است...»<sup>(۱۱)</sup> برای دقیق تر شدن در قضیه، به بررسی آثار کوندرا می پردازیم. او در مورد شخصیت‌های آثارش اعتقاد دارد: «کریستیان سالمون: شما در باره ظاهر جسمانی شخصیت‌های رمان‌هایتان تقریباً هیچ نمی گوید. و چون پی بردن به انگیزه‌های روانشناختی کمتر از تحلیل موقعیتها، مورد توجه شماست، در باره گذشته شخصیت‌های رمان‌هایتان نیز بسیار کم سخن می گوید.»<sup>(۱۲)</sup>

کوندرا پاسخ می دهد که در گذشته، واقع گرایی روانشناسانه معتقد بود که: «... باید زندگی گذشته هر شخصیت رمان را شناساند، زیرا همه انگیزه‌های رفتار کنونی او در زندگی گذشته اش نهفته است...» «اما موزیل این قرارداد دیرینه را که میان رمان و خواننده بسته شده بود، گسسته است و رمان نویسان دیگری نیز با او هم آوا شدند...» «من باور ندارم که فن واقع گرایی روانشناختی برای این منظور (عدم بی اعتنائی به خواننده و تمایلات او) ضروری باشد»<sup>(۱۳)</sup>

برای دقیق تر شدن در گفته او ابتدا نظر دیوید دیچز را می آورم: «شخصیت فرد را مجموعه گذشته ذهنی فرد تشکیل می دهد... گذشته همیشه در حال حضور دارد. به آن رنگ می زند و جوهر واکنش حاضر را مشخص می کند. برای ادراک واکنش فردی شخصیت در هر موقعیت خاصی ما باید همه حقیقت را در باره آنچه بروی واقع شده است در اختیار داشته باشیم... حقیقت راجع به یک شخص رشد یافته از طریق موشکافی گذشته او به دست خواهد آمد... توجه به روان فردی، تنوع همزمان آن و توانایش در ذخیره کردن تمامی گذشته شخص، گذشته‌ای که همیشه با تنهایی فرد می انجامد.»<sup>(۱۴)</sup> «زمان و مکان در واقع ساخته‌هایی اجتماعی است.»<sup>(۱۵)</sup>

گذشته، حال و زمان، مفاهیمی اکتسابی هستند که انسان برای تسهیل روابط خود آنها را خلق کرده است و در واقع همه مفاهیمی هستند که تنها در رابطه با انسان، مصداق دارند. لذا چگونه می شود انسان را از مفاهیم درونی اش منتزع کرد؟ البته خود کوندرا هم چندان به حرف خود پایبند نبوده و هر جا که لازم دیده، ضد آن رفتار کرده است. مثلاً در رمان بار هستی کوندرا تصدیق می کند که شکل گرفتن شخصیت «ترزا» تحت تأثیر مادرش بوده است:

«اگر ترزا رفتار عصبی دارد، اگر حرکاتش فاقد آرامش و ملاحظت است، نباید متعجب شد، چرا که رفتار نابود کننده و خشن مادرش، خود اوست، ترزاست.» و «مادر مضمون اصلی ترزا را تشکیل می دهد... ترزا «ادامه مادر خویش» است.»<sup>(۱۶)</sup> رؤیای گر به‌هایی که به صورت ترزا چنگ می زند: «بیانگر رنجی بود که در زندگی کشیده بود.»<sup>(۱۷)</sup> «فرانز» شخصیت دیگر رمان «بار هستی»

روشن و دقیقی از آنها به دست آورد، قرار می‌دهد.»<sup>(۱۹)</sup> و «شخصیت پروبلماتیک امکان‌ناپذیری ایجاد و حفظ پیوند ارگانیک میان فرد و جمع و وحدت از دست رفته فرد و اجتماع را نشان می‌دهد.»<sup>(۲۰)</sup> و «... در يك كلام، انسان پروبلماتیک یعنی انسان مسأله‌دار و بی‌آینده و معترض و پرمشکلی که در جهانی تپاه، جویای ارزشهای کیفی و اصیل انسانی است و به همین دلیل منتقد و مخالف جامعه است و در حاشیه آن جای می‌گیرد.»<sup>(۲۱)</sup> و «رمان پروبلماتیک اساساً بر پایه ناروشنی و بزرگی زندگی اجتماعی و بر مبنای دشواری فرد آدمی در هدایت و معنادادن به زندگی خود بنا شده است... جست و جوی عبث قهرمان، سرانجام به کسب آگاهی او از این امر که دست یافتن به ارزشهای راستین و معنادادن به زندگی ناممکن است.»<sup>(۲۲)</sup> «اغلب رمانهای قهرمان پروبلماتیک در تاریخ ادبیات در واقع با نوعی چرخش و تغییر عقیده که در آن، قهرمان بیهودگی کوششها و جست و جوی پیشین خود را می‌پذیرد، به پایان می‌رسند.»<sup>(۲۳)</sup>

اما نکته‌ی که در اینجا مطرح می‌شود این است که این تعریف را گلدمن برای شخصیتی که در جامعه‌ای با ساختار سرمایه‌داری رشد یافته، آورده است، پس چگونه می‌تواند وصف حال قهرمانهای کوندرا هم باشد. البته نبایدست از نظر دور داشت که کوندرا بخش اعظم آثارش را در فرانسه نوشته است) در این صورت یا بایست، ساخت سیاسی - اجتماعی چکوسلواکی دست نخورده مانده و همان ساخت سرمایه‌دارانه بوده باشد، یا اینکه در اندیشه کوندرا، انحرافی اساسی وجود می‌داشته است، یا هم اینکه به علت انحراف در یافت سیاسی چک (گرایشات توتالیترستی) کوندرا از آن طرف بام به زیر افتاده است. که ریشه‌یابی این به زیر افتادن، مجالی دیگر می‌طلبید. فقط اشاره می‌کنم که در این میان نقش نفوذ فرهنگی آلمان در چک به علت درآمیختگی فراوان معنوی، نبایدست فراموش شود (و در همین راستا نقش تاثیر اندیشه فلسفی هایدگرونیچه در کوندرا) البته کوندرا نظر به هوشمندی که دارد، همواره سعی می‌کند از محدود شدن در فضایی خاص بگریزد، به همین دلیل، تحلیلهایش را نه در مورد انسان در جامعه‌ی مشخص، بلکه به طور کلی در مورد «هستی» انسان وانمود می‌کند تا راحت‌تر جولان دهد و هیچ جا هم به دام نیفتد. اما همانطور که قبلاً متذکر شدم، قضاوت ما در مورد آثار يك هنرمند نه بر اساس ادعاهای او، بلکه به دلیل ساختار درونی - بیرونی اثرش است: «مسلم است که بررسی آثار برجسته فلسفی و ادبی، کار تحلیلی بی‌نهایت دقیقی می‌طلبید. چرا که در نهایت امر، باید کوشید نه تنها محتوا، بلکه پیکره بیرونی اثر را نیز از جهان بینی در آورد، و این کاری است که تاکنون بسیار کم به آن پرداخته‌اند، اما به نظر ما، یکی از وظایف عمده نقد ادبی، تحلیل سبک است.»<sup>(۲۴)</sup> شخصیت‌های آثار کوندرا (توما - سایننا - فراز - لودویک - لوسی - آگنس - پاروسلاو...) همه چون خود او روشنفکر معترضی هستند که از نبود امکان بروز اندیشه فردی‌شان، در عذابند و مایلند برخلاف مدار حاکم بر جامعه، در مدار ذهنیت خود بگردند. اما نکته‌ی که در آثار کوندرا، در محاق گذاشته شده است، موقعیت اقتصادی جامعه و تاثیر آن در منش آحاد جامعه است. ما اگرچه که با پندار جزم



شخصیت‌های آثارش، ریشه در واقعیت وجودی او دارند. و او تکثیر شده، در شخصیت قهرمانهای رمانهای رسوخ کرده است؛ به عبارت دیگر آنها «خود» کوندرا هستند.

حال خود کوندرا کیست؟ او انسانی است در «موقعیت» و در «وضعیت»، و همانگونه که قبل از این توضیح دادم، چگونگی شکل‌یابی شخصیتش در چکوسلواکی و مسیرهایی که در زندگی طی کرد، نه تنها کیفیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه او را برای ما عیان می‌سازد، (جامعه‌ی تحت سلطه سیستمی توتالیتر که محوکننده آزادهای فردی است) بلکه کیفیت ساختار درونی خود کوندرا را هم به ما نشان می‌دهد. درد او خصوصیت «انسان» در جامعه‌ی بسته است. اما کیفیت این انسان چیست؟ برای درک بیشتر این کیفیت، به مفهوم ژرفی از لوسین گلدمن، رجوع می‌کنیم. «انسان پروبلماتیک»، این انسان: «شخصیتی است که زندگی و ارزشهای او را در برابر مسائلی حل ناشدنی که نمی‌تواند آگاهی

نیز در چنبره گذشته خود اسیر است و کوندرا اندیشه و تفکر او را در مورد زن، منبعث از گذشته او و مادرش می‌داند. فراز مدام تصورش از وفا را که باوقای مادرش عجین شده بود، برای «سایننا» بازگو می‌کرد، و تصور سایننا، شخصیت بعدی رمان نیز از وفا با اندیشه او در مورد پدرش، پیوند داشت؛ «از همان روزی که به پدرش خیانت کرد، زندگی در برابرش چون راهی طولانی در مسیر خیانت باز شد و همواره هر خیانت تازه - مانند يك گناه یا يك پیروزی - او را مجذوب می‌کرد.»<sup>(۲۵)</sup>

می‌بینیم که قانونمندی داستان، کوندرا را برخلاف میلش به راهی کشانده است که باید کشیده می‌شد. گذشته، اتفاقی نیست که بیکار افتاده باشد و به فراموشی سپرده شده باشد، بلکه گذشته، مجموعه خصایل روانی حال شخص است. کوندرا همچنین می‌گوید: «شخصیت، شبیه سازی موجود زنده نیست. شخصیت، موجودی تخیلی است. شخصیت «من» تجربی است.»<sup>(۲۶)</sup> پس در واقع او می‌پذیرد که تمام

اندیشانی که شخصیت فرد را درست، زاده شرایط اقتصادی اش می‌دانند، مخالفیم، اما ناگزیریم بپذیریم که موقعیت اقتصادی فرد در بسیاری از وجوه روانی - رفتاری او نفوذ می‌کند و گاهی این وجه بر رفتار او تسلط یافته و به «هستی» اش، تعیین می‌بخشد. اما کوندرا یا شناخت دقیقی از این حوزه ندارد، یا به صلاح خود نمی‌بیند به این مبحث وارد شود. او متخصصی خصوصیت روانی شخصیتها و روابط جنسی آنهاست. (زیرا فرد تحقیر شده می‌که منزلتش در جامعه نفی شده است، برای کسب حیثیت درونی، نیاز به گریزگاه دارد. به همین دلیل، پی جوی مسائل جنسی می‌شود. اما روابط جنسی برای این قبیل افراد، روابط طبیعی نیست، بلکه روابطی است سلطه‌جویانه که در آن غرور یکی ارضاء و منزلتش تثبیت می‌شود، و دیگری نفی می‌شود و تحقیر. و راز غرق شدن در مسائل جنسی قهرمانان کوندرا، همین هویت‌طلبی است) او با استادی کامل، این خصوصیت شخصیتها را مورد ژرفکاو قرار می‌دهد. به حدی که این ژرفکاو در بعضی موارد، روانشناسی را پشت سر گذاشته و به مقوله‌های فلسفی و هستی‌شناسی نزدیک می‌شود. برای ادای حق مطلب به چند مورد از این ژرفکاوها اشاره می‌کنم: «وقتی زنی از شرم سرخ می‌شود، زیباست، در آن لحظه بدنش دیگر مال خودش نیست، او بدن را در اختیار ندارد، او در اختیار بدن است...»<sup>(۲۱)</sup>

«حمله به دیوار سخت احساسات غیرمنطقی که به قول معروف روح زن را می‌سازد، به وسیله منطق بیهوده بود.»<sup>(۲۲)</sup>

«حسادت خصوصیت خوشایندی نیست، ولی اگر به حد افراط نرسد (و در صورتی که با حجب توأم باشد) جدا از درسش گیرایی هم دارد.»<sup>(۲۳)</sup>

«آرزوهای کودکانه در برابر تمام گرفتاریهای ذهن بالغ مقاومت می‌کنند و اغلب تا سنین جاافتادگی باقی می‌مانند.»<sup>(۲۴)</sup>

«تمام زندگی انسان در میان انسانهای دیگر چیزی بیش از نبردی برای اشغال گوش دیگران نیست.»<sup>(۲۵)</sup> و اینجاست که روانشناسی را پشت سر می‌گذارد: «بدرم در خلال ده سال آخر عمرش، به تدریج قوه تکلم را از دست داد. ابتدا فقط بعضی از کلمات را به یاد نمی‌آورد و به جای آنها کلمات مشابهی می‌گفت، و بعد بلافاصله به خودش می‌خندید. دست آخر فقط مشت کلمه برایش باقی ماند و همه تلاشهایش برای بیان مطلبی اساسیتر و حساسی تر به اینجا ختم می‌شد که بگوید: «عجیب است» و این از آخرین جمله‌هایی بود که می‌توانست بیان کند. هر وقت می‌گفت «عجیب» از چشمهایش حیرتی بی‌حد و حصر از احساس دانستن همه چیز و ناتوانی از گفتن هیچ چیز دیده می‌شد. برای او همه چیز نام خود را از دست داد و با واقعیتی مجرد و تغییر یافته ترکیب شد. من آخرین کسی بودم که می‌توانستم از طریق گفتگو با او آن بی‌هویتی بیکران را به طور موقت به دنیای ماهیتهای نام و نشان دار تبدیل کنم.»<sup>(۲۶)</sup>

در این جا ما با اوج اندیشه ژرف یک متفکر روبرویم که به ناشناخته‌های درون انسان نفوذ می‌کند و آنها را ملموس و محسوس می‌سازد. به وادی حیرت رسیدن یک انسان. «عجیب است.» و حل شدن تدریجی واقعیتهای روزمره در واقعیتی اساسی‌تر و

مجردتر. واقعیتی که از تجسم در کلام می‌پرهیزد و به اندیشه ناب بدل می‌شود. بی‌واژگی ابتدایی و سکوت. اما بعد که کوندرا این اندیشه ژرف سکوت را که به مفهومی فلسفی رسانده بود، به سکوت مورخین چک که مجبور به سکوت شده بودند، متصل می‌کند. آن اندیشه فلسفی را با بازی سیاسی آغشته می‌کند که سواى صحت و سقمش، سبک کردن بار اثر و به روزمرگی‌کشاندن آن است. ممکن است برای خواننده، سؤال برانگیز بوده باشد که چرا او تن به این روزمرگی‌ها می‌دهد؟ پاسخ این است که این بار سیاسی، جزئی از هستی اجتماعی، جهان بینی و شرایط اجتماعی کوندرا بوده و او نمی‌توانسته است به این کارها متوسل نشود. «آرنولدهاوزر» می‌گوید: «تاریخ اجتماعی هنر، صرفاً تصریح می‌کند - و این تنها تصریحی است که می‌تواند به ثبوت برساند - که اشکال هنر، فقط اشکالی از شعور فرد که تابع بصر یا لفظ باشد، نیست بلکه مضافاً بیان یک جهان بینی تابع شرایط اجتماعی هم هست.»

او اگر این کار را نمی‌کرد، وجود اجتماعی اش را به عنوان موجودی واقعی در مکانی واقعی، از دست می‌داد و جاذبه اش را هم برای غرب از دست می‌داد که او را یکی از تواناترین نویسندگان معاصر قلمداد کنند. او خود معترف است که «ایماگولوگها» امروزه تعیین می‌کنند که در جهان، بزرگترین نویسنده قرن کیست. (باز به بحث ایماگولوگها برمی‌گردیم)

به هر صورت، تزیینی‌هایی از آن دست که ذکر شد و از این دست که ذکر می‌شود: «چیزی زیباتر از این نیست که کسی که دیوانه نیست، در پی صدایی دیوانه به جهانی ناشناس پا می‌گذارد.»<sup>(۲۷)</sup>

«در روی صفحه اروپا ساعت دیگری نواخته شده است: شرم و حیا ناپدید شده بود. شرم و حیا نه فقط ناپدید شده بود، بلکه آن چنان راحت و تقریباً یک شبه از میان رفته بود که گویا هرگز وجود نداشته است.»<sup>(۲۸)</sup>

«من ترجیح می‌دهم از صدای خنده کودکانه بمیرم تا از صدای مارش عزای شوین. و این راهم به شما بگویم: همه شرای عالم در آن مارش عزاست که تجلیل مرگ است. اگر مارشهای عزای کمتری وجود داشت... شاید مرگهای کمتری هم وجود می‌داشت.»<sup>(۲۹)</sup>

(در رابطه با شرم و حیا لازم به ذکر است که این مقوله یکی از مقولات روانشناسی اجتماعی است. شرم، زاییده فرهنگ یک جامعه است. همانطور که می‌دانیم این مقوله به همان شکلی که نزد ما وجود دارد، نزد اقوام ابتدایی موجود نبوده (مانند شرم از برهنگی) و نه تنها یک شبه ایجاد نمی‌شود، بلکه یک شبه هم از میان نمی‌رود، این گونه تغییرات، مستلزم پیش زمینه‌هایی اجتماعی است.) دلیل استقبال روزافزونی است که خواننده‌ها از او می‌کنند. غافل از اینکه این نکات بدیع، پوششی است که ذهن خواننده را آماده برای پذیرش اندیشه‌های سیاسی - فلسفی کوندرا کند. و اگر کوندرا فاقد این ژرف نگری بود، آثارش این اقبالی را که امروزه یافته است، نمی‌یافت: خصوصیت نفوذ در هزارتوهای روان آدمی.

باز برگردیم به سؤالی که چرا کوندرا پایگاه اقتصادی و نگرش اقتصادی، برایش جاذبه‌ای

ندارد. و اگر احیاناً یکی از قهرمانانش (بیکار) باشند، این بیکاری نه به علت ساختار اقتصادی، که به علت نگرش سیاسی آنهاست؟ او به دلیل وابستگی به قشر و گروه خاصی در جامعه، نگرش هم در همان سمت و سوی منافع گروهی خودش سیر می‌کند. اصولاً مسأله فقر هیچگاه مسأله درونداتی روشنفکر طبقه متوسط نبوده و نیست و هرگاه هم که از این مقوله سخن بگویند، سخن‌شان صرفاً تجربیدی و انتزاعی بوده تا ملموس و واقعی. فقر واژه‌ای است که به اصطلاح خود کوندرا امروزه به «کیش» بدل شده است. و صحبت در باره آن، از بس پیش پا افتاده و همه جا گیر شده است، یک نوع دلزدگی ایجاد کرده است. هر کس که می‌خواهد به خوش باوری انبوه مردم محروم تکیه کند، از این واژه برای نفوذ در آنها استفاده می‌کند.

ادامه دارد

#### پانویشتها

- (۱) از خطابه فاکتر به مناسبت قبول جایزه نوبل. برگرفته از مقدمه خشم و هیاهو. ترجمه صالح حسینی. انتشارات نیلوفر - چاپ اول
- (۲) هنر رمان - میلان کوندرا - ترجمه دکتر پرویز همایون پور - نشر گفتار - چاپ دوم.
- (۳) کلاه کلنتیس - میلان کوندرا - ترجمه احمد میرعلایی. نشر دماوند. چاپ اول.
- (۴) منبع بالا.
- (۵) جامعه شناسی ادبیات، دفاع از جامعه شناسی رمان - لوسین گلدمن. ترجمه محمد پوینده. نشر هوش و ابتکار. چاپ اول
- (۶) کلاه کلنتیس - میلان کوندرا - ترجمه احمد میرعلایی. نشر دماوند. چاپ اول.
- (۷) کار نویسنده، گلچینی از مصاحبه‌های پاریس ریویو - بخش مصاحبه با ارنست همینگوی - ترجمه احمد اخوت، نشر فردا.
- (۸) جاودانگی - میلان کوندرا - ترجمه حشمت الله کامرانی - نشر فاخته - چاپ دوم
- (۹) جامعه شناسی ادبیات، دفاع از جامعه شناسی رمان - لوسین گلدمن. ترجمه محمد پوینده. نشر هوش و ابتکار. چاپ اول.
- (۱۰) میلان کوندرا - اثر یاروسلاف آندرس - ترجمه حشمت کامرانی - مرکز نشر سحر - از سری نسل قلم.
- (۱۱) روانشناسی اجتماعی - اتوکلاين برگ ترجمه علی محمد کاردان - نشر اندیشه - چاپ دهم.
- (۱۲) هنر رمان - میلان کوندرا - ترجمه دکتر پرویز همایون پور - نشر گفتار - چاپ دوم.
- (۱۳) منبع بالا.
- (۱۴) نشریه ادبیات داستانی ۱۰ - مقاله رمان در آغاز قرن بیستم از دیوید دیچز - ترجمه داریوش کریمی
- (۱۵) روانشناسی اجتماعی - ژان استوتزل. ترجمه علی محمد کاردان. نشر مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- (۱۶) بارهستی - میلان کوندرا. ترجمه دکتر پرویز همایون پور. نشر گفتار. چاپ سوم.
- (۱۷) منبع بالا.
- (۱۸) هنر رمان - میلان کوندرا - ترجمه دکتر پرویز همایون پور - نشر گفتار. چاپ دوم.
- (۱۹) جامعه شناسی ادبیات، دفاع از جامعه شناسی رمان - لوسین گلدمن - ترجمه محمد پوینده. نشر هوش و ابتکار. چاپ اول.
- (۲۰) نقد تکوینی - لوسین گلدمن - ترجمه محمد تقی غیانی. انتشارات بزرگمهر. چاپ اول.
- (۲۱) جاودانگی - میلان کوندرا - ترجمه حشمت کامرانی - نشر فاخته - چاپ دوم.
- (۲۲) عشقهای خنده‌دار - میلان کوندرا - فروغ پور باوری - نشر روشنگران - چاپ اول.
- (۲۳) منبع بالا.
- (۲۴) منبع بالا.
- (۲۵) خنده و فراموشی - میلان کوندرا - فروغ پور باوری - نشر روشنگران - چاپ اول.
- (۲۶) منبع بالا.
- (۲۷) جاودانگی - کوندرا - حشمت کامرانی.